

نامینالیسم و امر اجتماعی؛

داوری در باب مبانی هستی‌شناسی اجتماعی نامینالیسم

فرهاد بیانی^۱

استادیار جامعه‌شناسی، گروه مطالعات علم و فناوری، موسسه مطالعات
فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم

مطالعات جامعه‌شناختی

(علمی - پژوهشی)

دوره ۲۸، شماره دو: ۱۲۰-۹۳

شاپا ۲۸۰۹-۱۰۱۰

نمایه در ISC

پذیرش ۱۴۰۰/۸/۱۶

دریافت ۱۴۰۰/۴/۱۱

چکیده

مطالعه و بررسی بنیادی یک علم سبب می‌شود تا بتوان داوری و درک دقیق‌تری از کاربرد، شیوه‌ی اندیشیدن و چگونگی مطالعه جهان پیرامون داشت. اینکه تحلیل‌های اجتماعی مبتنی بر کدام پیش‌فرض‌ها، مبانی و اصول موضوعه باشد تعیین‌کننده‌ی شیوه شناخت، فهم و تحلیل ماهیت رویدادهای اجتماعی، خصوصیات آنها و بدست دادن دریافت ویژه‌ای از آنها خواهد بود. این مقاله در پی واکاوی مبانی هستی‌شناسانه اجتماعی مکتب فکری نامینالیسم و چگونگی ظهور و بروز آن در علوم اجتماعی است، همچنین می‌کوشد به نقد این رویکرد هستی‌شناختی بپردازد. روش تحقیق به کار رفته در این مقاله از نوع تحلیل مبانی است. یافته نشان می‌دهد هستی‌شناسی اجتماعی نامینالیستی می‌تواند منجر به انزوا و کم رنگ شدن امر اجتماعی و فربه شدن گفتمان فردمحور شود. همچنین از طریق بازخوانی جهان‌های سه گانه کارل پوپر می‌توان این هستی‌شناسی را نقد کرد.

واژگان کلیدی: نامینالیسم، هستی‌شناسی اجتماعی، امر اجتماعی، کنشگر فردی، جهان انتزاعی

۱ پست الکترونیکی نویسنده رابط، f.bayani@iscs.ac.ir

طرح مسئله

مطالعه و بررسی بنیادی یک علم سبب می‌شود تا بتوان داوری و درک دقیق‌تری از کاربرد، شیوه‌ی اندیشیدن و چگونگی مطالعه جهان پیرامون داشت. اینکه تحلیل‌های اجتماعی مبتنی بر کدام پیش فرض‌ها، مبانی و اصول موضوعه باشد تعیین‌کننده‌ی شیوه شناخت، فهم و تحلیل ماهیت رویدادهای اجتماعی، خصوصیات آنها و بدست دادن دریافت ویژه‌ای از آنها خواهد بود. همین امر سبب می‌شود تا واکاوی مبانی هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه‌ای که بنیان پژوهش‌ها و مطالعات اجتماعی قرار می‌گیرند از اهمیت درجه اول برخوردار باشد. زیرا بدون کاویدن این مبانی و بدست آوردن شناخت صائب در این باب نمی‌توان به کارآمد بودن یافته‌ها و تحقیقات اجتماعی برای حل مسائل پیرامون و شناخت جهان اجتماعی امیدوار بود.

واکاوی مکتب‌نامینالیسم دست کم از دو جنبه حائز اهمیت است؛ اول به این سبب که چیستی و ماهیت این مکتب فلسفی-اجتماعی چندان برای اصحاب علوم اجتماعی در ایران شناخته شده نیست و به دست دادن تصویری روشن تر از آن می‌تواند این نقیصه را جبران کند. دوم، در عین اینکه شناخت دقیقی از این مکتب در فضای علوم اجتماعی و حتی انسانی ایران وجود ندارد اما در حال حاضر به یکی از مهمترین و پرکاربردترین مکاتب هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی در مطالعه پدیده‌ها و مسائل انسانی و اجتماعی بدل شده است. به گونه‌ای که بخش قابل توجهی از مکاتب نظری و تحقیقات تجربی ابتدای قابل توجهی بر نامینالیسم دارند، گو اینکه تفتن لازم به این واقعیت در میان اصحاب معرفت‌شناسی و اجتماعی وجود ندارد. به این معنی که اگرچه بخش قابل توجهی از رویکردهای نظری و پژوهش‌هایی که در علوم اجتماعی انجام می‌شوند پای در نامینالیسم دارند اما این شرایط چندان بر اصحاب علوم اجتماعی آشکار نیست و شاید این موضوع از سوی آنان انکار نیز شود. همچنین، اگرچه کارکردهای سیاسی این مکتب معرفتی موضوع این تحقیق نیست اما در اهمیت نامینالیسم همین بس که نهاد حاکمیت در ایران با تقلیل امر اجتماعی به امر فردی- به مثابه فربه‌ترین نتیجه نامینالیسم- انگشت اتهام در مسائل و چالش‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی را از ساختارها و نهادها برداشته و آن را بر کنشگر فردی گذاشته است. این امر سبب تیره‌ی ساختارهای اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی از یک سو و متهم شدن همیشگی کنشگر یا کنشگران فردی در

باب کاستی جامعه از سوی دیگر است. به این معنی که همواره شخص یا اشخاص منفرد مسئول مسائل و مشکلات معرفی می‌شوند و تمام بار مسئولیت بر دوش آنان گذاشته می‌شود. (برای نمونه سلطان سکه، ایسنا، ۰۸/۲۳/۱۳۹۷؛ مقصر حادثه قطار تبریز-مشهد، فرارو، ۰۹/۱۳/۱۳۹۵؛ سلطان قیر، ایرنا، ۱۰/۰۱/۱۳۹۷).

اما نامینالیسم چیست؟ علی‌العموم نامینالیسم را با افکار و آثار ویلیام آکام می‌شناسند. گرچه اصطلاح نامینالیسم در قرن دوازدهم نیز مورد استفاده واقع شده بود (ژیلسون، ۱۳۷۳: ۶۹۹) اما نقش آکام بیشتر به سبب انسجامی بود که در افکار و آثارش در باب نامینالیسم وجود داشت. به ویژه دیدگاه او در مورد «فرض و دلالت» زمینه را برای بسط نامینالیسم در میان پیروانش در آغاز رنسانس فراهم کرد (ژیلسون، ۱۳۷۳: ۶۹۴-۶۹۰). هابز، کوآین، گودمن و هیوم از جمله کسانی‌اند که اندیشه نامینالیسم را بسط داده‌اند.

نامینالیسم بکارگیری رویکردی در باب کلیات است مبنی بر اینکه کلیات نه در خارج و نه در ذهن، موجوداتی واقعی نیستند بلکه آنها اسامی و نام‌هایی‌اند که به گروه‌ها یا طبقات موارد منفرد اطلاق می‌شوند (ریس، ۱۹۹۶: ۳۹). هم می‌توان ردپای نامینالیسم در علوم اجتماعی را در ابعاد جهانی هم دید- پژوهش‌هایی نیز در این باب انجام شده (برای نمونه نگاه کنیده به: اسمیت، ۲۰۱۴)- و هم اینکه شواهد قابل‌اعتنایی در باب این مکتب در علوم اجتماعی ایران نیز به چشم می‌خورد. نامینالیسم در فضای علوم اجتماعی ایران بیش از هر چیز خود را در روش‌شناسی نشان داده است. به این معنی که روش‌شناسی نامینالیستی^۱ آشکارترین نماینده‌ی مکتب فکری نامینالیسم در علوم اجتماعی ایران است. «این نوع روش‌شناسی که عنوان سنت کیفی را با خود دارد از نظر فلسفی بر رویکردهای ذهن‌گرا، نسبی‌گرا و معناگرا استوار است» (محمدپور، ۱۳۹۸: ۱۷). سنت پژوهش کیفی بیشتر با این ویژگی شناخته می‌شود که برای مطالعه پدیده‌ها و مسائل اجتماعی باید به سوی کنشگر فردی رفت و با مطالعه‌ی اندیشه، دریافت، ادراک، آگاهی، باورها و رفتارهای او به فهم این پدیده‌ها و موضوعات رفت. زیرا «انسان‌ها واقعیت‌های گوناگون را بر ساخته، تجربه کرده و تفسیر می‌کنند» (محمدپور، ۱۳۹۸: ۱۸).

ناگفته پیداست که این روش‌شناسی پای در معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی ویژه‌ای دارد که برآمده از نامینالیسم است. اگرچه ممکن است از نظر تئوریک، مباحث روش‌شناختی غالب

در علوم اجتماعی ایران به این نکته اذعان کنند که پدیده‌های اجتماعی چندبعدی‌اند و در تحلیل آنها باید علاوه بر عوامل فردی به مطالعه علل و شرایط سطح میانه و کلان نیز اشاره کرد اما آنچه در عمل رخ می‌دهد قدری با آن ادعا متفاوت است بیشتر یافته‌ها با مراجعه به آراء، اندیشه‌ها و ادراک کنشگر فردی گردآوری می‌شود و سعی در مطالعه کنش فردی دارد. با مراجعه به کنشگران فردی و طرح پرسش‌هایی از آنان، پاسخ‌های آنها به شیوه‌های مختلف کمی یا کیفی تحلیل می‌شوند و محقق می‌کوشد در این چهارچوب به پاسخ‌چرایی رویدادها و مسائل دست یابد. برای نمونه می‌توان به پدیدارشناسی^۱ به عنوان یکی از پرکاربردترین روش‌های پژوهش اجتماعی و انسانی اشاره کرد؛ در پدیدارشناسی تاکید بر تلقی و دریافت کنشگر فردی از واقعیت و مسئله است و گویی با مراجعه به این ایده‌ها و اندیشه‌ها می‌توان به مطالعه قابل اعتماد این مسئله یا موضوع پرداخت. از نظر پدیدارشناسی «هیچ واقعیت مستقل یا عینی خارج از انسان وجود ندارد. تنها آن چیزی وجود دارد که از تجربه و معانی انسان‌ها بر می‌خیزد ... از این رو فرایند معناسازی چونان ذات تجربه انسانی تلقی می‌شود» (محمدپور، ۱۳۹۸: ۲۲۸). در این روش «آنچه که برای دانستن اهمیت دارد تجربه‌ی انسان‌ها و تفسیرهایشان از آن تجربه هاست. از این رو تجربه و تفسیر، موضوع و نقطه تمرکز تحقیق پدیدارشناختی است» (همان).

فراوانی ابزارهای گردآوری داده‌ای که بر کنشگر فردی متمرکز است خود گویای این واقعیت است. پرسشنامه، مصاحبه و سایر ابزار گردآوری داده که مبتنی بر فرد و یا دستاوردهای فردی (مانند سخنرانی، متن و غیره) است بی‌شک به مهم‌ترین و پرکاربردترین ابزار گردآوری داده‌های مقالات، تحقیقات و پایان‌نامه‌های اجتماعی تبدیل شده‌اند. برای نمونه، از چهار مجله «فصلنامه تحقیقات فرهنگی ایران»، «فصلنامه مطالعات و تحقیقات اجتماعی در ایران»، «فصلنامه جامعه‌شناسی کاربردی» و «دو فصلنامه مسائل اجتماعی ایران» ۱۶۰ مقاله انتخاب شد. به این شیوه که از هر مجله ۴۰ مقاله اخیر آن از نظر نوع ابزار گردآوری داده مورد بررسی گرفت. نتیجه این واکاوی نشان داد حدود ۷۲ درصد از تمام مقالات مورد بررسی از یکی از سه ابزار پرسشنامه، مصاحبه یا چک لیست در روش تحلیل محتوای آثار متنی خلق شده توسط کنشگر فردی استفاده کرده‌اند. یعنی ۳۷/۵ درصد (۶۰ مورد) از پرسشنامه، ۳۱/۲۵ درصد (۵۰ مورد) از

مصاحبه و ۳/۱۲ درصد (۵ مورد) از چک لیست در روش تحلیل محتوا جهت گردآوری داده‌های پژوهش استفاده شده است. به عبارت دیگر، در حدود ۷۲ درصد از مقالات مورد بررسی، از یکی از این ابزار بهره برده‌اند. بخش قابل توجهی از این مقالات برگرفته از پایان‌نامه‌های کارشناسی ارشد، رساله‌های دکتری و طرح‌های تحقیقاتی بودند لذا می‌تواند تصویر نسبتاً قابل اعتماد و قابل تاملی از فضای تحقیقات اجتماعی ایران از منظر روش‌شناسی با خود داشته باشند. همین وضعیت نشان دهنده‌ی تمرکز تحقیقات اجتماعی بر ایستارها، رفتارها و باورهای کنشگر فردی است و این موارد را مبنای تحلیل‌هایش در باب مسائل و شرایط مختلف اجتماعی قرار می‌دهد.

این تمام واقعیت نیست؛ همین بررسی نشان داد آن دسته از تحقیقات اجتماعی که ذیل مطالعات فرهنگی قرار می‌گیرند و به شیوه‌های مختلف تحلیل هرمنوتیک، تحلیل گفتمان، تحلیل تماتیک و غیره به مطالعه و تحلیل متون و آثار هنری-اجتماعی (فیلم، سخنرانی، آثار ادبی و غیره) می‌پردازند نیز وضعیت مشابهی دارند. به این معنی که در تحلیل هرمنوتیک، تحلیل گفتمان، تحلیل تماتیک و موارد مشابه آن- فارغ از مبانی تئوریک و معرفت‌شناختی آنها- آنچه در این تحقیقات در ایران رخ می‌دهد همان توجه و تمرکز بر کنشگر فردی، ایده‌ها، ادراک و باورهایش است. گویی مطالعه‌ای موارد محقق را از بررسی سایر علل و شرایط مستغنی می‌کند.

لازم به توضیح است که روش‌شناسی‌های مختلف اجتماعی واجد تفتن و توجه کافی به زمینه‌ها و شرایط فرافردی در صورت‌بندی چرایی پدیده‌های اجتماعی هستند و همواره بر آنها تاکید رفته است اما آنچه می‌توان در بخش بزرگی از تحقیقات اجتماعی در ایران مشاهده کرد چیزی نیست جز توجه بیش از اندازه به فرد، کنش‌ها، باورها، اندیشه و ادراک و دریافت او. مثلاً در روشی مانند گزند تئوری^۱ به منظور تحلیل جامع تر شرایط و زمینه‌های بروز و ظهور هر پدیده یا مسئله‌ای از مطالعه «شرایط یا بسترها» و ماتریس وضعیتی^۲ در کنار مصاحبه‌ها استفاده می‌شود (کرسول، ۱۳۹۱: ۸۸) اما این بخش از روش گزند تئوری در غالب تحقیقات اجتماعی که در ایران با این شیوه انجام نمی‌شود بلکه یا اساساً وجود ندارد، یا تلاش شده ماتریس وضعیتی از دل همان مصاحبه‌ها استخراج شود و یا با دقت کافی همراه نبوده است. به این معنی

1 Grounded theory

2 Conditional matrix

که شرایط و زمینه‌های مداخله گر، علی، تسهیل گر و غیره از درون گفتگوهای محقق با افراد مورد مطالعه استخراج شده و گویی از سخنان و ایده‌ها و تلقی‌های کنشگر فردی می‌توان تمام شرایط علی را استنباط کرد.

لازم به یادآوری است که در این تحقیق، تمام علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی به مثابه عاملان افول امر جمعی معرفی نمی‌شوند بلکه فقط آن مکاتب یا دیدگاه‌هایی مدنظر است که برای امر جمعی نه اصلاتی قائل‌اند و نه اثرگذاری اجتماعی. آشکار است که در علوم اجتماعی هستند مکاتب، اندیشه‌ها و اندیشمندانی که اصلت امر جمعی برای شان اصیل است و آن را واجد ردپا و اثرگذاری بر کنشگر و سایر پدیده‌های اجتماعی می‌دانند. با عنایت به مطالب مطروحه، این پژوهش می‌کوشد به این پرسش پاسخ دهد که چه نسبتی میان مکتب نامینالیسم و وضعیت امر اجتماعی وجود دارد؟

مراد از نامینالیسم چیست؟

اگرچه مکتب نامینالیسم^۱ تاریخ نسبتاً بلندی در گذشته‌ی اندیشه دارد اما از یک سو توافق زیادی در باب چیستی آن وجود ندارد، از سوی دیگر این مکتب به مرور واجد اصناف متعددی شده است و همچنین، دست کم، در میان اصحاب علوم اجتماعی چندان شناخته شده نیست. لذا اختصاص بخشی از این مقاله به واکاوی مختصات و مقتضیات آن و کوشش برای شناساندن ابعادی از آن می‌تواند در این باب راهگشا باشد.

اصطلاح نامینالیسم از واژه‌ی لاتین *nomen*^۲ به معنی نام گرفته شده است. این رویکرد اتخاذ نظرگاهی در باب کلیات^۳ بوده و واجد این اندیشه است که کلیات نه در خارج و نه در ذهن، موجودات واقعی نیستند بلکه تنها اسامی هستند که به گروه‌ها یا طبقات پدیده‌های منفرد اطلاق می‌شوند (ریس^۴، ۱۹۶۶: ۳۹۳). به این ترتیب مواردی که ذیل یک نام در می‌آیند از آن روست که مواردی از قابلیت اطلاق یک اسم عام‌اند نه هیچ چیز دیگر (بوچواروف، ۱۹۶۶: ۱۷ و ۱۱). ریشه‌های نامینالیسم - البته نه تحت همین عنوان - را می‌توان در یونان باستان نیز مشاهده کرد؛

1 Nominalism
2 Nomen
3 Universals
4 Reese

آنجا که ارسطو و افلاطون در مقابل سوفیست‌ها - که معتقد بودند دنیای خارج دارای حرکت است و ممکن است شناخت ما از این جهان با تغییرات آن هماهنگ نباشد لذا شناخت و معرفت یقینی ممکن نیست - قرار می‌گرفتند (کاپلستون، ۱۳۸۸ - ۱۳۷۵: ۶۶-۶۵ و ۱۰۰-۹۹). ابتدایی‌ترین ردپاهای نامینالیسم را می‌توان در تقابل‌هایی یافت که با رئالیسم افلاطونی رخ داد. همچنین به باور اتین ژیلسون زمینه ظهور نامینالیسم نوعی ایمان‌گرایی است. این زمینه چه ایمان‌گرایی باشد و چه تجربه‌گرایی، تفاوتی در اصل ماجرا، یعنی ظهور نامینالیسم، ایجاد نمی‌کند (ژیلسون، ۱۳۷۳: ۸۲-۸۱ و ۷۰۳-۷۰۲).

بر این اساس که قائل به اشتراک لفظی باشیم یا اشتراک معنوی می‌توان گرایش‌های متفاوت فلسفی را از یکدیگر تمیز داد و به تبع آن، رویکردهای اجتماعی مبتنی بر این نگرش‌ها را متمایز کرد. اشتراک لفظی یعنی اینکه یک لفظ و یک مفهوم واحد واجد معانی متفاوتی باشد. یک مفهوم واحد می‌تواند در زمینه‌های مختلف، در جملات و عبارات متفاوت، واجد معانی مختلفی شود. مانند لفظ یا مفهوم سپر که می‌تواند معانی متعددی به خود گیرد. اشتراک معنوی ناظر به این معنی است که یک معنا را می‌توان بر تعداد متعددی از پدیده‌ها یا افراد اطلاق کنیم که این پدیده‌ها یا افراد در این معنا اشتراک دارند. مانند انسان، درخت، صندلی و غیره (خوانساری، ۱۳۷۶: ۲۴۳).

بر این اساس که کلی چگونه تصور شود می‌توان نسبت آن را با سه رویکرد فلسفی تعیین کرد؛ رئالیسم، چه‌گونه‌ی افلاطونی آن و چه‌گونه‌ی ارسطویی، معتقد است کلی یک مشترک معنوی است. افلاطون و پیروانش بر این باور بودند که معنای مشترک (انسان بودن، درخت بودن، صندلی بودن و غیره) به شکل عینی و مستقل از افرادش وجود دارد. اما ارسطو می‌گفت اگرچه این معنای مشترک وجود دارد اما وجودش مستقل از افرادش نیست. در هر دوی این طرق، رئالیسم برجستگی دارد. گروه‌های دیگر معتقد به اشتراک در لفظ‌اند که این تلقی واجد دو دریافت متمایز است: دریافت اول معتقد است لفظ از آن جهت بین مدلولاتش اشتراک دارد که ذهن از طریق انتزاع، چنین مفهوم مشترکی میان مدلولات برقرار می‌کند. این مفاهیم هیچ ارزش وجودی ندارند بلکه تنها ساخته ذهن‌اند. این همان برداشت مفهوم‌گرایانه است. دریافت دوم بر این باور است که لفظ از آن جهت که ویژگی خاصی دارد می‌تواند بر افراد متعددی دلالت کند

و گرنه هیچ طبیعت و حتی مفهومی وجود ندارد که این اطلاق عام را توجیه کند. این همان نامینالیسم است (خوانساری، ۱۳۷۶: ۲۱۴).

روش پژوهش

از آنجا که این پژوهش در پی مطالعه و واکاوی مبانی هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه اجتماعی نامینالیسم است لذا از شیوه‌ی پژوهش تحلیل مبانی استفاده می‌شود. این شیوه‌ی تحقیق جزو روش‌های پژوهش کیفی و از گونه مفهومی - تحلیلی است. در این روش تحقیق، محقق به جای بررسی یک مفهوم یا پدیده به دنبال تحلیل و واکاوی گزاره‌ها است. گزاره‌هایی که بنیان‌ها، مبانی و مفروضات آشکار و پنهان یک پارادایم، نظریه یا روش‌شناسی خاصی تلقی می‌شوند. به همین سبب در این پژوهش که در پی مطالعه و بررسی بنیان‌ها و مفروضات هستی‌شناختی نامینالیسم از منظر اجتماعی و دنبال کردن این بنیان‌ها و مفروضات در نظریه‌ها و روش‌شناسی‌های اجتماعی است، روش پژوهش تحلیل مبانی می‌تواند موثر و راهگشا باشد.

نامینالیسم و زوال امر جمعی؛ مبانی هستی‌شناسانه اجتماعی

نامینالیسم قول به ماهیت، اذعان به کلیات و در نتیجه اعتقاد به وجود قوانین و قواعد معطوف به این ماهیات و کلیات را زیر سوال می‌برد، به همین خاطر هیچ ثبات، قوام و تعین وجودی برای امور، رخدادها و پدیده‌ها قائل نیست و طبیعتاً برای آنها اثرگذاری و نقش آفرینی نیز متصور نیست. نامینالیسم می‌کوشد نشان دهد هر آنچه تحت عنوان پدیده، رویداد، نهاد، سازمان، ساختار و، در کل، امر اجتماعی نامیده می‌شود فاقد یک هستی متعین است و تنها برجسبی و نامی است که بر مجموعه‌ای از تعاملات الصاق می‌شود. نامینالیست‌ها اهمیت رئالیسم علمی^۱ و تبیین تجربی برای توضیح کلیات، به ویژه، به کارگیری مباحث هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی در باب حقایق جهان شمول را مورد نقد قرار داده‌اند (کلیما^۲، ۲۰۱۳ به نقل از گرت و کاتینگ^۳، ۲۰۱۵: ۹۶).

نامینالیست‌ها با مسئله کلیات چالش جدی دارند آن هم به سبب موضع هستی‌شناختی ویژه‌ای که در این ارتباط وجود دارد. براساس هستی‌شناسی رئالیستی در باب کلیات، این کلیات مستقل از

1 Scientific Realism

2 Klima

3 Garrett and Cutting

امور منفرد وجود دارند یا آنها شیوه‌های مناسب پیوند میان امور منفردی هستند که کاملاً از یکدیگر متفاوت‌اند (فایرابند، ۱۹۸۷، ۱۹۹۳). نامینالیسم در پی بی‌اعتبار کردن خصوصیات، مقتضیات و ویژگی‌ها است. این بی‌اعتبارسازی سبب می‌شود تا ماهیات و مقتضیات نه واجد کارکردهای ویژه‌ای باشند و نه بتوان برای آنها امکان الزام آوری تلقی کرد. نتیجه‌ی این وضعیت چیزی نیست جز اینکه امر جمعی از دایره‌ی مطالعه و تحلیل رویدادها و حوادث خارج می‌شود و همه چیز به مثابه‌ی نتیجه تصمیمات و کنش‌های کنشگر فردی تلقی خواهد شد.

از نظر کارل پوپر تعریف در نامینالیسم به شیوه «از چپ به راست» بوده که فلسفه علم امروزی بر اساس آن شکل گرفته است. یعنی در تعریف یک پدیده، آن چیز را شرح می‌دهیم و خواص آن را بر می‌شماریم سپس می‌گوییم آن چیزی که این خصائص را دارا باشد می‌توان به این اسم خواند. در این علوم نام ماهیت یک پدیده تنها یک علامت اختصاری و یک برجسب است و نه چیز دیگری (پوپر، ۱۳۹۷: ۶۶۴-۶۶۲). اما در مقابل، در سنت رئالیسم به مقتضیات و ماهیات و خصوصیات یک پدیده اشاره شده و می‌کشیم این مقتضیات و ماهیات را که هسته و قوام نسبی دارند معرفی کنیم و از این طریق به شناخت نائل می‌شویم.

دو مفهوم ضد رئالیسم^۱ و نامینالیسم که عموماً معادل یکدیگر به کار برده می‌شوند ناظر به دیدگاهی‌اند که بر طبق آن وجود حقایق عینی و اصل واقعیت مستقل از ذهن مورد تردید قرار می‌گیرد (گونزالو، ۲۰۱۹ به نقل از گرت و کاتینگ، ۲۰۱۵: ۹۷-۹۶). نامینالیست‌ها معتقدند رئالیسم علمی ما را ملزم می‌کند که حقایقی را بر پایه‌ی تصورات انتزاعی از پدیده‌ها بپذیریم (آنچه که به اشیاء انتزاعی^۲ معروف است). اشیاء انتزاعی را به دشواری می‌توان تعریف کرد چون واجد پیچیدگی خاصی‌اند اما می‌توان آنها را چیزهایی تعریف کرد که صورت فیزیکی ندارند و در هیچ زمان و مکان مشخصی حاضر نیستند بلکه به مثابه گونه‌ای از بودن‌ها به مثابه یک ایده در نظر گرفت (گونزالو، ۲۰۱۹). برای نمونه مفاهیمی چون عدالت یا دموکراسی اشیاء انتزاعی‌اند درحالی‌که چیزهایی که واجد صورت ویژه‌ای هستند مانند ماشین یا صندلی به مثابه اشیاء عینی^۳ تلقی می‌شوند.

ردپای نامینالیسم را می‌توان در جهان مدرن و تا اندازه‌ی زیادی در جهان معاصر مشاهده کرد. کارل پوپر در کتاب *جامعه باز و دشمنان آن* (۱۳۹۷) در فصلی با عنوان «جامعه‌شناسی

1 Irrealism

2 Abstract objects

3 Concrete objects

معرفت» به همین مطلب اشاره می‌کند و بر این باور است که مجموعه علوم نوین در چهارچوب نامینالیسم روش شناختی قرار می‌گیرند (پوپر، ۱۳۹۷: ۶۶۴-۶۶۲). در همین ارتباط کواین هم نقطه عطف روش شناختی نامینالیسم را به جان هورت توک در سال ۱۷۸۶ متصل می‌کند و معتقد است اثرات این نوع نگاه را می‌توان تا فلسفه و علوم اجتماعی امروز دنبال کرد (باقری، ۱۳۸۶: ۱۱۵ به نقل از پارسانیا و طالعی اردکانی، ۱۳۹۲: ۸۰).

از طریق مقایسه‌ی «نامینالیسم روش شناختی»^۱ با «ماهیت‌گرایی روش شناختی»^۲ می‌توان درک بهتری از سویه‌ی روش شناختی نامینالیسم بدست داد. ماهیت‌گرایی روش شناختی که ریشه در آراء افلاطون و کثیری از پیروانش دارد ناظر به این دیدگاه است که وظیفه معرفت و علم کشف یا توصیف ماهیت پدیده‌ها است. در مقابل، نامینالیسم روش شناختی به جای آنکه بخواهد حقیقت هر چیزی را کشف کند یا درک کند، می‌کوشد چگونگی رفتار هر چیز را در شرایط گوناگون محیط توصیف نماید، خصوصا اگر بخواهد بداند آیا در رفتار آنها نظم و قاعده‌ای وجود دارد یا خیر. به بیان دیگر، نامینالیسم توصیف پدیده‌ها و رویدادهای آزموده ما و توضیح و تبیین این رویدادها را هدف علم می‌شمارد (پوپر، ۱۳۹۷: ۶۶-۶۴). با این توضیح می‌توان به روشنی در علوم جدید- چه علوم طبیعی و چه علوم اجتماعی- ردپای دیدگاه نامینالیستی را در شناخت پدیده‌ها، رویدادها و فرایندها دید.

به‌علاوه، می‌توان هستی‌شناسی نامینالیستی را در قیاس با هستی‌شناسی رئالیستی بهتر درک کرد؛ نامینالیسم از منظر هستی‌شناختی واجد جهت‌گیری مشخصی در ارتباط با معنی‌نشانه‌ها و حتی معنی‌علائم و نشانه‌های ریاضیاتی است. به همین سبب هرگاه به این امر قائل باشیم که معانی‌نشانه‌ها جایی در جهان فیزیکی قرار دارند در این صورت با یک هستی‌شناسی واقع‌گرایانه تجربی مواجهیم. از سوی دیگر، اگر این معانی را در جایی همانند قلمرو اشیاء انتزاعی تصور کنیم، با هستی‌شناسی رئالیستی از نوع انتزاعی طرف هستیم، مانند دیدگاه افلاطون. در صورتی که جای معانی را در ذهن بدانیم و بر این باور باشیم که معانی در ذهن انسان و کنشگر انسانی قرار دارند، هستی‌شناسی ما از گونه مفهوم‌گرایانه خواهد بود. در نهایت، اگر این معانی را تنها الفاظی برای اطلاق به برخی نشانه‌ها تلقی کنیم و بامعنی بودن این معانی منتفی شود و همه چیز به الفاظ عامی

1 Methodological nominalism

2 Methodological essentialism

تقلیل داده شود که به علت قابلیت اطلاق، بر این نشانه‌ها اطلاق می‌شوند، در این صورت با هستی‌شناسی از نوع نامینالیستی روبرو خواهیم بود (ارنست، ۲۰۰۴: ۱۰).

بسیاری از تمایزهای میان نامینالیسم و رئالیسم در علوم طبیعی به حاشیه رفته و چندان مورد توجه نیست اما در علوم اجتماعی این تفاوت‌ها هم پررنگ‌تر و هم تعیین‌کننده‌تر هستند. اینکه آیا پدیده اجتماعی یک امر واقعی و عینی است که واجد هستی مستقل و بیرون از ذهن انسان و جدا از تفسیری است که سوژه انسانی نسبت به آن انجام می‌دهد؟ و یا نه، کاملاً غیرواقعی و غیرعینی بود، تنها محصول تفسیر سوژه است و در ذهن او وجود دارد؟ (کوربتا، ۲۰۰۳ به نقل از دلاپورتا و کیتینگ، ۲۰۰۸: ۲۲). برای نامینالیست‌ها تنها واقعیت عینی، کنشگر فردی است و سایر پدیده‌های اجتماعی اموری غیرواقعی اند. این تلقی مبنای «روش‌شناسی فردگرایانه» و بیشتر، نه همه‌ی، رویکردهای انتخاب عقلانی است (دلاپورتا و کیتینگ، ۲۰۰۸: ۲۲). با این حال، بیشتر دانشمندان اجتماعی از مفاهیم کلانی چون طبقه، جنسیت و قومیت در تحلیل‌هایشان استفاده می‌کنند و معتقدند نمی‌توان جنبه‌ی اثرگذاری و متعین بودن آنها (اما نه به معنای واقعیت مادی) را در رخداد‌های اجتماعی و حتی در ارتباط با کنشگران انسانی نادیده گرفت.

نامینالیسم به لحاظ هستی‌شناختی بر این اصل استوار است که بر افراد تاکید می‌کند و به رد پدیده‌های کلان مقیاس یا انگاره‌های جهان شمول می‌پردازد. قلمروی نامینالیسم متکی بر مبنای فلسفی است که بر ایده آلیسم بنا شده است. ایده آلیسم هم به نوبه‌ی خود واجد یک انگاره‌ی هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی است که بر طبق آن واقعیت اجتماعی اساساً ذهنی بوده و «به صورت ذهنی ساخته شده»^۱ و غیرواقعی است (آمزات^۲ و همکاران، ۲۰۱۵: ۱۴۱). این مکتب بر این باور است که واقعیت‌های اجتماعی به عنوان امور انتزاعی وجود دارند و نه به عنوان امور عینی. نامینالیسم واجد این فرض است که واقعیت اجتماعی تا اندازه‌ی زیادی نسبی بوده و مفاهیم اجتماعی تنها برچسب‌هایی هستند که برای رخداد‌های اجتماعی ساخته می‌شوند (ریتزر، ۲۰۱۱). از دیدگاه نامینالیستی، جامعه‌شناسی باید بر تحلیل سطح خرد و افراد متمرکز شود نه جماعت‌ها و امور اجتماعی (آمزات و همکاران، ۲۰۱۵: ۱۴۲).

1 Amzadt

2 Mentally constructed

بر اساس این رویکرد جهان اجتماعی محصول کنش‌های متقابل میان افراد است. بنابراین کنش‌های اجتماعی، عقلانی، انتخاب‌گرانه و داوطلبانه‌اند و کاملاً برآمده از خواست و اراده کنشگر است. فرض داوطلبانه بودن شامل این اندیشه هم می‌شود که رفتار انسانی به وسیله ساختارهای اجتماعی تعیین نمی‌شوند بلکه برآمده از کنش‌های داوطلبانه و ارادی هستند که متکی به تفسیرهای ذهنی‌اند. در اندیشه نمایندگی، ساختارها واقعی تلقی نمی‌شوند و نمی‌توانند هیچ عامل فشاری^۱ در جامعه انسانی باشند. پیش فرض داوطلبانه و ارادی بودن کنش به این نتیجه هم می‌رسد که رفتار انسانی تا حد زیادی غیرقابل پیش بینی است بنابراین شناخت و فهم تعمیم یافته و قابل تعمیم غیرممکن است. به همین سبب نمایندگی به جای شناخت قابل تعمیم و بدست دادن الگوها و هنجارهای معرفت شناختی تعمیم پذیر بر رویکرد ایدیوگرافیک تاکید کرده و آن را مناسب فهم اجتماعی در جامعه شناسی می‌داند. در همین ارتباط واقعیت‌های اجتماعی نه اموری واقعی‌اند و نه حتی واجد هیچ گونه اثرگذاری بیرونی‌اند (آمزات و همکاران، ۲۰۱۵: ۱۴۲).

اگرچه ریشه‌ی این مکتب فکری به امانوئل کانت برمی‌گردد اما نخستین بار توسط ماکس وبر در نظریه سازی جامعه شناختی وارد شد (آمزات و همکاران، ۲۰۱۵: ۱۴۲). نمایندگی علاوه بر سویه‌های فلسفی، واجد مصادیق اجتماعی نیز هست. این مکتب مبنایی مستحکم برای تفسیرگرایی، کنش متقابل گرایی یا ساخت گرایی در جامعه شناسی است. برای نمونه مکتب ساخت گرایی اجتماعی^۲ واجد هستی شناسی نمایندگی است (ارنست، ۲۰۰۴: ۱۰). زیرا همان‌گونه که در نمایندگی این باور بنیادی وجود دارد که اساساً پدیده‌ای مستقل از ذهن کنشگر وجود ندارد و هر پدیده‌ی اجتماعی چیزی جز لفظی عام که بر مجموعه‌ای از موارد منفرد قابلیت داشته نیست، در ساخت گرایی اجتماعی نیز چنین مبنای هستی شناختی وجود دارد که بر طبق آن تمام پدیده‌های اجتماعی فاقد اعتبار یا اصالت هستی شناختی‌اند. اساساً امر جمعی بودن فاقد اعتبار ماهوی یا هستی متعین است. در مقابل، هر آنچه هست مجموعه‌هایی از کنش‌های کنشگران منفرد است که تحت لوای یک لفظ یا اسم عام قرار گرفته‌اند. این امر نیز تنها به این علت رخ داده که این لفظ یا اسم عام قابلیت اطلاق به این

1 Push factor

2 Social constructivism

کنش‌های منفرد را داشته نه چیز دیگری. این یعنی امر جمعی وجود ندارد لذا نمی‌توان هیچ اثر و نقشی هم برای آن متصور بود. نه اثری در صورت‌بندی و تحول آگاهی اجتماعی کنشگر دارد و نه نقشی در رویدادهای اجتماعی و نه هیچ سهمی در تحلیل‌ها و تبیین‌های مربوط به جهان اجتماعی. هر آنچه هست کنش‌های منفرد کنشگر انسانی است لذا، تمام پدیده‌ها، رویدادها و پیکره جهان اجتماعی را تنها با مراجعه به این کنشگر انسانی و فهم و ادراک او می‌توان فهمید. همانگونه که مشخص است تلقی هستی‌شناختی نامینالیستی هم سبب حذف امر اجتماعی می‌شود و هم از جهت معرفت‌شناختی واجد جهت‌گیری ویژه‌ای است که مطابق آن تمام معرفت‌شناسی به آگاهی و دیدگاه کنشگر تقلیل می‌یابد. یعنی همان تقلیل هستی‌شناسی به معرفت‌شناسی. گویی جهان اجتماعی وجود ندارد مگر در آگاهی کنشگر و محدود به آن و مطابق با آن.

با این وجود، تمام ساخت‌گرایان اجتماعی واجد چنین رویکردی نیستند. برخی از ساخت‌گرایان اجتماعی می‌کوشند از طریق بازتعریف جهان ۳ پوپر به عنوان قلمرویی فرهنگی و اجتماعی آن را به مثابه قلمرویی برای دانش عینی معرفی کنند. این امر در دیدگاه افرادی مانند بلور^۱ (۱۹۸۴)، هاردینگ^۲ (۱۹۸۶) و فولر^۳ (۲۰۰۲) به چشم می‌خورد. برای نمونه بلور معتقد است:

منظور من از اینکه می‌گویم عینیت یک امر اجتماعی است این است که عینیت، غیر شخصی و واجد شخصیت پایداری است که به برخی از باورهای ما الصاق می‌شود، همچنین فهمی از واقعیت است که به منابعی الصاق می‌شود که از این باورها منشعب شده‌اند و به نهادهای اجتماعی بدل می‌شوند (بلور، ۱۹۸۴: ۲۲۹).

بلور معتقد است جهان ۳ پوپر به شکل قابل دفاع و منطقی با جهان اجتماعی مطابقت دارد. به باور او این تطابق نه تنها ساختار سه‌گانه هستی‌شناختی پوپر را حمایت می‌کند بلکه نوعی پل ارتباطی میان این سه جهان است. اگرچه این تفسیر اجتماعی به طور کامل با معنایی که پوپر برای عینیت در نظر دارد مطابقت ندارد اما دور از واقعیت هم نیست (ارنست، ۲۰۰۴: ۱۵).

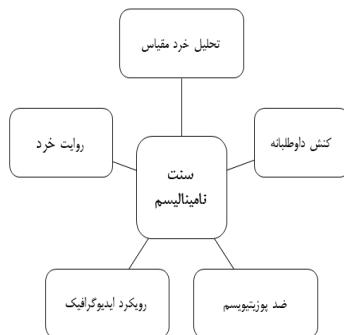
1 Bloor
2 Harding
3 Fuller

خوانش هستی‌شناسانه نامینالیسم در باب پدیده‌های اجتماعی پیامدهایی با خود دارد که واکاوی و تشریح آنها می‌تواند محققان و اندیشه‌ورزان اجتماعی را با مخاطراتی آشنا کند که این خوانش می‌تواند برای هستی‌امر اجتماعی و ژرفا و وسعت تحلیل‌های اجتماعی رقم زند. برای تبیین بهتر و جامع‌تر جهان اجتماعی باید درک هستی‌شناختی از این جهان داشت. بدون این درک، شناخت روابط میان پدیده‌های اجتماعی نیز میسر نخواهد بود. همچنین با تقلیل جهان اجتماعی به کنشگران فردی (کاری که نامینالیسم انجام می‌دهد) و انکار امر اجتماعی و نقش آن در صورتبندی ذهنیت، آگاهی، نگرش، عملکرد و تصمیمات همین کنشگر، دچار نقصان جدی در معرفت‌شناسی و روش‌شناسی خواهد شد. از سوی دیگر در پی هستی‌شناسی اجتماعی بودن به این معنی نیست که یک پدیده را شناخته و دیگر تا ابد این شناخت صائب است و نیازی به شناخت و کار تجربی نیست زیرا امر اجتماعی به دلیل فرهنگی بودن دائما متحول و متغیر است لذا شناخت مدام هم لازم دارد. بنابراین هم برای شناخت «چگونگی» به «چیستی» نیاز داریم و هم با شناخت چیستی یک امر اجتماعی از شناخت مداوم آن بی‌نیاز نخواهیم بود. لذا منافاتی میان روش‌شناسی پویا و تجربی با هستی‌شناسی کل‌گرای اجتماعی وجود ندارد و هر جا این ادعا مطرح باشد که هستی‌شناسی کل‌گرای اجتماعی راه را بر تجربه‌گرایی می‌بندد، این پیش‌فرض اشتباه است.

رویکرد هستی‌شناختی نامینالیستی - همانطور که در سطور پیشین تصریح شد - خود به خود به اینجا می‌رسد که امر اجتماعی نه واجد هستی و وجودی متعین است و نه می‌توان برای آن نقش و رد و اثری قائل شد. همچنین از نظر معرفت‌شناسی سبب می‌شود تمام شناخت اجتماعی را باید با رجوع به کنشگر فردی بدست آورد زیرا تنها عاملی که در صورتبندی جهان اجتماعی موثر است، اوست و فقط از طریق مراجعه به او می‌توان به این شناخت دست یافت. نه ساختار، نه نظام اجتماعی و نه امر جمعی وجود ندارد تا بتوان به آن هم رجوع کرد و با استفاده از این متغیرهای فرافردی به تحلیل و تبیین شرایط پیش آمده و رخدادهای روی داده پرداخت چون اینها نه هستی متعین و واقعی دارند و نه نقش و اثری در خلق، بازتولید و تغییر جهان اجتماعی. به همین علت بررسی آنها نه لازم است و نه ممکن، و در مطالعه هر پدیده و وضعیت اجتماعی نمی‌توان برای آنها نقشی متصور بود بلکه تنها کنشگر فردی است که باید مورد واکاوی قرار گیرد و با مطالعه فهم، کنش‌ها و سخنانش به شناخت او پرداخت.

نگرش هستی‌شناختی نامینالیسم به این رویکرد معرفت‌شناختی نیز خواهد انجامید که در صورت‌بندی جهان اجتماعی ساختارها، نهادها، سازمان‌ها، و الگوهای اجتماعی و نظام‌های هنجاری و ارزشی نقشی ندارند لذا در تحلیل رویدادهای اجتماعی نیز نمی‌توان آنها را دخیل کرد بلکه تنها عواملی که باید در تحلیل اجتماعی لحاظ شود همان کنش‌های کنشگران فردی، افکار، احساسات، انگیزه‌ها، آگاهی و عواطف آنهاست که بدون هیچ تعاملی با فضای اجتماعی شکل گرفته‌اند. بنابراین تمام فهم اجتماعی تنها از طریق مراجعه به فرد رخ می‌دهد. نامینالیسم در ساحت روش‌شناسی هم تحولات قابل توجهی در علوم اجتماعی، به ویژه جامعه‌شناسی، صورت داده است. ماکس وبر، که نامینالیسم را وارد جامعه‌شناسی کرد، از روش‌شناسی ضد پوزیتیویستی حمایت کرد. به همین دلیل روش پژوهش کیفی بر اساس روش نمونه‌گیری غیرتصادفی صورت‌بندی شده و پژوهش غیرتجربی به رویکرد پژوهشی اساسی در سنت تفسیری/ذهنی بدل شد (کرسول، ۱۳۹۱). بسیاری از کارهای نظری برجسته در نظریه جامعه‌شناختی (مانند نظریه داغ گافمن و نظریه‌هایی از گلیزر و استراوس، فوک، بوردیو و غیره) از سنت سطح خرد، ذهنی‌گرا و کیفی برخاستند. به ویژه گلیزر و استراوس روش تحقیق کیفی نظریه زمینه‌ای را به مثابه شیوه‌ی اصلی نظریه‌سازی در همین چهارچوب طرح کردند (آمزات و همکاران، ۲۰۱۵: ۱۴۳). در ادامه مقاله و در نقد مبانی هستی‌شناسی اجتماعی این مکتب، این بحث بیشتر بسط می‌یابد.

در انتهای این بخش باید اشاره کرد که اگرچه ارائه تصویری روشن و مورد توافق در باب ردپای نامینالیسم در علوم اجتماعی بسیار دشوار است اما می‌توان با برشمردن برخی از اساسی‌ترین مولفه‌های آن در ساحت اندیشه اجتماعی، گامی به این هدف نزدیک شد. بنابراین، می‌توان مولفه‌های اصلی نامینالیسم، به ویژه آنگونه که در علوم اجتماعی خود را نشان داده، به صورت زیر نشان داد:



شکل شماره ۱: مولفه‌های نامینالیسم در علوم اجتماعی (برگرفته از آمزات و همکاران، ۲۰۱۵: ۱۳۹).

آشکار است که ممکن نیست تمام این پنج مولفه در یک رویکرد نظری اجتماعی جمع شوند اما با ردیابی و مشاهده‌ی هر تعداد از اینها می‌توان تا اندازه‌ای ردپای این مکتب را جستجو کرد.

نقد هستی‌شناسی اجتماعی نامینالیستی

به منظور داوری در باب نگاه هستی‌شناسانه اجتماعی نامینالیسم و نقد آن از دو منظر به این بحث پرداخته می‌شود. ابتدا به نامینالیسم در اندیشه وبر و اشاره کرده و می‌گویم نشان دهم چگونه نامینالیسم در کارهای وبر با پرسش‌های جدی مواجه است. سپس با واکاوی جهان‌های سه گانه پوپر تلاش می‌کنم راهی پیشنهاد کنم تا تبیین روشن‌تری از هستی‌شناسی اجتماعی ارائه شود.

ماکس وبر و نامینالیسم اجتماعی

ردپای نامینالیسم در علوم اجتماعی را شاید بیش از همه بتوان در نامینالیسم فلسفی ماکس وبر دید. این رد پا شامل متافیزیک سیاسی و از یک سو و معرفت‌شناسی ساخت‌گرایانه اش از سوی دیگر است. در قالب متافیزیک سیاسی، نامینالیسم وجود ارزش‌های عینی را منکر شود؛ در معرفت‌شناسی ساخت‌گرایانه شاهد تقلیل واقعیت اجتماعی به مجموعه‌ای از سازه‌های تحلیلی هستیم که جامعه‌شناسان به شکل خودسر آنها را بر این واقعیت تحمیل می‌کنند (فن دنبرگ^۱، ۱۹۹۹: ۶۵). اگرچه بنیان نامینالیسم در جامعه‌شناسی را وبر بنا کرد اما ردپای این مکتب در جامعه‌شناسی توسط افرادی چون چالز هورتون کولی، هربرت مید، اروین گافمن، میشل فوکو، جورج هومنز، ریچارد امرسون، پیر بوردیو، آلفرد شوترز، توماس لاکم و پیتر برگر توسعه یافت (آمزات و همکاران، ۲۰۱۵: ۱۴۲).

در کار وبر نامینالیسم در قالب مباحث معرفت‌شناسی و روش‌شناسی وارد علوم اجتماعی می‌شود. به ویژه از طریق مفهوم «فهم همدلانه»^۲ که همان معرفت‌شناسی است که او برای مطالعه در علوم اجتماعی آن را پیشنهاد می‌کند. وبر در کتاب *اقتصاد و جامعه: مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی تفسیری* (۱۹۷۸) و *روش‌شناسی علوم اجتماعی* (۱۹۴۹) معتقد است فهم همدلانه

1 Vandenberg

2 Verstehen

باید به عنوان رویکرد روش‌شناسی اصلی در جامعه‌شناسی مدنظر قرار گیرد. او جامعه‌شناسی را به عنوان «علم فهم تفسیری کنش اجتماعی و تبیین علی‌فرایند و پیامدهای آن» تعریف می‌کند. این فهم تفسیری شامل دست‌انداختن به دلایل یا انگیزه‌های عقلانی است که افراد به کنش‌هایشان الصاق می‌کنند. کنش‌های انسانی، بیش از هر چیز، از این رو اجتماعی‌اند که «معانی ذهنی به این کنش‌های اضطراری از سوی کنشگر الصاق شده باشند و به واسطه‌ی همین معانی میان ذهنی به فهم رفتار دیگران پرداخته می‌شود (وبر، ۱۹۷۸: ۴).

در حقیقت شیوه درون‌نگری همدلانه این واقعیت را در خود دارد که برای فهم دلایل و انگیزه‌های یک کنشگر از انجام کنش‌اش و دریافت آنچه آن کنش را تشکیل می‌دهد باید خود را در جای آن کنشگر قرار داد و از این طریق بتوان دلایل و انگیزه‌های او از انجام کنش‌اش را فهمید. این نوع معرفت‌شناسی دو پیامد با خود دارد: اول، مطالعه‌ی کنش‌اش را به فهم دلایل و انگیزه‌های فردی تقلیل می‌دهد و غیرمستقیم نقش و رد پای عوامل بیرونی و امور اجتماعی را در صورت‌بندی این کنش نادیده می‌گیرد. این دیدگاه با اشکال جدی مواجه است؛ «پیامدهای غیرنیت‌مند»^۱ کنش آنتونی‌گیدنز در تقابل معرفت‌شناختی و روش‌شناختی با این تلقی قرار دارد. بر اساس دیدگاه گیدنز پیامدهای غیرنیت‌مند کنش‌اش که بخش قابل توجهی از کنش‌های انسانی و اجتماعی را شامل می‌شود ناظر به پیامدها و نتایجی از کنش‌های اجتماعی است که با آنچه در ابتدا مورد نظر کنشگر بوده و قصد کرده بود تفاوت جدی دارد. کنشگر قصد داشته کنش‌اش را به گونه‌ای خاص انجام دهد و نتیجه مشخصی بدست دهد اما کنش‌اش و پیامدهایش با آنچه قصد کرده بود متفاوت شده است، اما همچنان مسئولیت اخلاقی و اجتماعی این نتایج بر عهده‌ی او است (کسل، ۱۳۸۳: ۱۳۷-۱۳۶).

یکی دیگر از عوامل مهمی که این وضعیت را سبب می‌شود این است که جامعه‌ی انسانی یک نظام باز^۲ است که همواره سرشار از مکانیسم‌های علی و زیربنایی است که خارج از اراده، انگیزه، آگاهی و کنترل کنشگر فردی است و همواره محاسبات و خواسته‌های او را تحت تاثیر قرار می‌دهد. جامعه یک نظام بسته نیست که مکانیسم‌های علی کاملاً روشن و قابل شناخت کامل را داشته باشد و بتوان کنش‌ها را با این آگاهی انجام داد بلکه یک نظام باز است که هر نوع

1 Uninattended consequences

2 Open system

انتخاب و کنشی را متاثر می‌کند و کنش‌های فردی همواره در معرض این دست مقایسه‌ها قرار دارند که می‌توانند نتایج متفاوتی با خواست کنشگر و غیرقابل پیش بینی و کنترل را خلق کنند. نامینالیسم در علوم اجتماعی به واسطه‌ی هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی که متکی بر فرد و کنش فردی است این ویژگی جامعه و نقش‌های این مکانیسم‌های متعدد را نادیده می‌گیرد در نتیجه شناخت اجتماعی را با تقلیل‌گرایی آشکار مواجه می‌کند.

دومین پیامد رویکرد معرفت‌شناسی و روش‌شناسی وبر این است که تمام واقعیت اجتماعی را محصول اراده، انتخاب و انگیزه کنشگر فردی می‌داند و گویی این کنش‌های فردی هستند که تمام جهان اجتماعی را می‌سازند. جهان اجتماعی به تمامی یک ساخت اجتماعی است. در حقیقت امر اجتماعی را به یک امر فردی تقلیل می‌دهد. این همان نتیجه‌ی هستی‌شناختی این رویکرد است.

ردپای نامینالیسم را می‌توان با دقت و جزئیات بیشتری در کارهای وبر پی گرفت. دست کم می‌توان سه ردپا از این مکتب در آثار وبر شناسایی کرد. ۱. ردپای نخست را می‌توان در فردگرایی روش‌شناختی وبر دید. در حقیقت فردگرایی روش‌شناختی او نامینالیسم هستی‌شناختی است که غیرمستقیم به نامینالیسم اخلاقی پیوند خورده است. ایده‌ی اصلی در فردگرایی روش‌شناختی واجد ماهیت تقلیل‌گرایانه است که بر اساس آن هیچ جامعه‌ای وجود ندارد و تنها چیزهای واقعی افرادند. همچنین ساختارهای اجتماعی چیزی نیستند جز مجموعه‌ای از کنش‌های فردی که به امر جمعی نیز تبدیل نمی‌شوند (فن دنبرگ، ۱۹۹۹: ۷۲). وبر در کتاب *اقتصاد و جامعه* معتقد است این تنها راه نجات از «مغالطه‌ی اثر نابجا»^۱ است که طی آن پدیده‌های انتزاعی اجتماعی مانند دولت، کلیسا و غیره را واجد وجود عینی و اثرگذاری اجتماعی می‌پندارند وبر، ۱۹۷۸: ۷ به نقل از فن دنبرگ، ۱۹۹۹: ۷۲). البته وبر خود آن را «خطای واقع‌گرایی مفهومی»^۲ می‌نامد اما افرادی مانند پارسونز آن را مغالطه اثر نابجا می‌نامند. این دیدگاه وبر از نظر تورنس^۳ نوعی «وجودگرایی روش‌شناختی» است. به باور تورنس فردگرایی روش‌شناختی وبر به نوعی ذیل وجودگرایی روش‌شناختی قرار می‌گیرد (تورنس، ۱۹۷۴: ۲۲۱).

1 Wirtschaft und Gesellschaft

2 False conceptualism realism

3 Torrance

خلاصه اینکه ذیل فردگرایی روش شناختی تنها فهم اجتماعی که کسب می‌شود فهم معانی است که افراد به کنش‌هایشان نسبت می‌دهند (فن دنبرگ، ۱۹۹۹: ۷۲).

نکته قابل تامل در باب وبر این است که او در آثار تحلیل اش، به ویژه در نوشته‌های مربوط به جامعه‌شناسی سلطه، به طور آشکارا از فردگرایی روش شناختی فاصله می‌گیرد و شاهد تحلیل‌های علی هستیم که بیشتر شبیه کارهای مارکس است. افراد اساساً آزاد نیستند و آنها را آزاد تصور نمی‌کند بلکه انتخاب‌های افراد تا حد زیادی توسط محدودیت‌های ساختاری مقید شده است. بنابراین فردگرایی هستی‌شناختی راه را به سوی نوعی ساختارگرایی نشان می‌دهد و وبر در این آثار- به ویژه اقتصاد و جامعه- خود را با رویکرد رئالیستی منطبق کرده که پیش‌تر در آثار معرفت‌شناختی اش رد کرده بود (فن دنبرگ، ۱۹۹۹: ۷۳).

۲. ردپای دوم که واجد پیوندی با مورد اول است مربوط به جامعه‌شناسی تفسیری وبر است. هدف جامعه‌شناسی تفسیری بازپس‌گیری و تاکید مجدد بر معانی است که به صورت ذهنی و قصدمند توسط کنشگران فردی به کنش و رفتارهایشان الصاق می‌کنند. آشکار است جامعه‌شناس نمی‌تواند مستقیماً به ذهن کنشگران آگاهی یابد و برای او این امر مقدور نیست فوراً به معنایی که این کنشگران به کنش‌هایشان الصاق می‌کنند وقوف یابد لذا او از راه ساختن تیپ‌های ایده‌آل برای این معانی و انگیزه‌ها پنهانی می‌کوشد کنش‌های انجام شده را تبیین کند و به انگیزه‌ها و معانی این کنش‌ها که در ذهن کنشگران است دست یابد (فن دنبرگ، ۱۹۹۹: ۷۳). این ایده‌ی کلی وبر در باب وظیفه و کارویژه‌ی جامعه‌شناسی در تبیین کنش‌ها و پدیده‌های اجتماعی است. اما آنچه جای نقد دارد این است که این ایده‌ی وبر یک پیش‌فرض درون‌خود دارد که جای نقد و تامل است. آن هم اینکه وبر چنین فرض می‌کند که کنش‌های این کنشگران به تمامی هدفمند و حتی عقلانی است و «چالش از اینجا برمی‌آید که او فهم پدیده‌ها و کنش‌ها را به فهم کنش‌های عقلانی هدفمند^۱ تقلیل می‌دهد» (فن دنبرگ، ۱۹۹۹: ۷۳).

این پیش‌فرض و تلقی سبب شده تا یک رویکرد معرفت‌شناسانه و روش‌شناسانه‌ی ویژه‌ای که تصور می‌شود می‌تواند در این فرایند موثر باشد برجسته و در مجامع دانشگاهی حوزه علوم اجتماعی عمومیت می‌یابد. بنابراین «از یک فردگرایی روش‌شناختی که از نظر هرمنوتیکی حساس

است به یک رویکرد روش شناختی مبتنی بر انتخاب عقلانی کشیده شده که در سطح جهانی به جنبش فراگیر که از انتخاب عقلانی حمایت می‌کند» (فن دنبرگ، ۱۹۹۹: ۷۳). پارسونز در کتاب *ساختار کنش اجتماعی* (۱۹۳۷) این دیدگاه را نقد می‌کند و معتقد است با ارائه‌ی یک نظریه‌ی چندبعدی برای تبیین کنش هم می‌توان تحلیل دقیق تری از کنش داشت و هم اینکه ضرورتی ندارد معانی که فرد به طور ذهنی به عمل خود پیوست می‌کند را واقعی و کافی تلقی کند (پارسونز، ۱۹۳۷ به نقل از فن دنبرگ، ۱۹۹۹: ۷۳). این برداشت وبر از کنش، انگیزه و معانی همانند این است که کنشگر به یک ماشین تقلیل داده شده باشد که طی آن کنشگر فقط شرایط کنش را در ذهن خود وارد کرده و با محاسبه‌ی دقیق دست به انجام کنش‌هایی می‌زند که قبلاً به شیوه‌ای هدفمند و عقلانی درباره‌ی آنها اندیشیده و تصمیم گرفته است. این کنش می‌تواند به غایت عقلانی و قابل پیش بینی و کنترل باشد. در این شرایط معانی تا اندازه‌ی زیادی زائد و بی‌اثر می‌شوند و تنها یک مکمل معنایی برای یک جهان بی‌روح خواهد بود (فن دنبرگ، ۱۹۹۹: ۷۳).

۳. ردپای سوم مربوط به شکاف میان نظریه و عمل است که در نظریه‌ی تیپ‌های ایده آل ماکس وبر خود را آشکار می‌کند. وبر تیپ‌های ایده آل را به عنوان ابزاری جهت فهم مفهومی در باب مقولات تجربی مطرح می‌کند. واقعیت از نظر هستی شناختی نامحدود است و به طور کامل به شناخت در نمی‌آید. دانشمندی که می‌خواهد واقعیت را مطالعه کند ناچار است موضوعش را با دقت و بر اساس علایق و عرفتی اش محدود کند. مانند یک خوره‌ی کتاب که وارد یک کتابخانه یا کتابفروشی می‌شود و چاره‌ای ندارد جز اینکه دست به انتخاب بزند آن هم بر اساس ارزیابی‌ها و علایق شخصی اش. تیپ‌های ایده آل آینه‌ی واقعیت نیستند بلکه مدل‌هایی برای آن پیشنهاد می‌کنند. آنها سازه‌های تحلیلی‌اند که جامعه شناسی به منظور فهم مفهومی پدیده‌های پیچیده تجربی جهان اجتماعی به کار می‌برند. هرگز نباید آنها را با واقعیت یکی گرفت (فن دنبرگ، ۱۹۹۹: ۷۴).

امر اجتماعی و جهان‌های سه گانه پوپر

پوپر در کتاب *معرفت عینی؛ برداشت تکاملی*^۱ (۱۹۷۲) سه جهان را از یکدیگر متمایز می‌کند. جهان ۱ که جهان فیزیکی بوده و مربوط به اشیاء و پدیده‌های فیزیکی، جسمی و مادی است.

1 Objective knowledge: an evolutionary approach

صندلی، اسب، ماشین، قلم و غیره از عناصر این جهان محسوب می‌شوند. جهان ۲، جهان ذهنی^۱ است و مربوط به تمام احساسات و عواطفی است که در ذهن جای دارند. مانند احساس بیم، امید، وحشت، هیجان و غیره. بلاخره جهان ۳، جهان انتزاعی^۲ یا جهان محتوای عینی^۳ اندیشه است که محصول تعامل جهان‌های ۱ و ۲ می‌باشد. یعنی تعامل ذهن و امور مادی. جهان ۳ فرآورده‌های ذهنی است که از جهان ذهن خارج شده و به امر عینی بده شده است. مانند نظریه‌ها، مفاهیم، معانی، نهادهای اجتماعی و تمام پدیده‌های اجتماعی. پدیده‌های جهان ۳ این امکان را به ما می‌دهند که در جهان ۱ دخل و تصرف کنیم (پوپر، ۱۹۷۲: ۱۴۵).

پوپر معتقد است زبان مهمترین ویژگی جهان ۳ است. هر اندیشه، باور یا انگیزه‌ای اگر تنها در ذهن فرد باقی بماند متعلق به اوست و نه قابل ارزیابی است و نه می‌تواند نسبتی با جهان فیزیکی برقرار کند. اما وقتی در قالب زبان طرح شد از وجه ذهنی به عینی تغییر ماهیت می‌دهد و می‌تواند هم مورد تحلیل و ارزیابی قرار گیرد و هم با جهان ۱ تعامل برقرار کند. با این توضیح، جهان اجتماع به تمامی در جهان ۳ قرار دارد. یعنی آن چیزی که محصول تعامل ذهن و ماده است اما ماهیتش متفاوت و مستقل از آن دو می‌شود و کارکردها و نتایج متفاوتی نیز به بار می‌آورد. در یک کلام، اعتبار، اصالت و اثرگذاری خود را دارد. پدیده‌های جهان ۳ از نوع اشیاء انتزاعی‌اند در حالیکه جهان ۱ اشیاء را در خود دارد و جهان ۲ که جهان فردی است مربوط به امور ذهنی است. نکته قابل تامل این است که جهان ۳ برآمده از تعامل جهان ۱ و ۲ است اما پس از شکلگیری هستی‌اش، بر جهان ۲ (جهان ذهنی) تاثیر می‌گذارد و منشاء اثر می‌شود (اکلز، ۱۹۷۰: ۱۶۵).

جهان اجتماعی با جهان سوم قرابت قابل توجهی دارد. پدیده‌های مربوط به جهان اجتماعی از دیدگاه نویسندگی این نوشتار واجد دو ویژگی‌اند: اول، این پدیده‌ها عینی‌اند و ابداً ذهنی نیستند و قابل تقلیل به ذهنیت افراد نیستند. به این معنی که در محدوده‌ی ذهن یک فرد باقی نمانده‌اند زیرا اگر چنین بود در این صورت نه قابل تحلیل و ارزیابی بودند و نه این امکان وجود داشت که به صورت جمعی و بیرون از فرد در باب آن گفتگو کرد و اندیشید و حتی به فهم و شناختی در مورد آن دست یافت. اگر فقط در محدوده‌ی ذهن یک شخص باقی می‌ماندند

1 Mental world
2 Abstraction world
3 Objective content of thought
4 Eccles

در این صورت هیچ تراوش بیرونی نداشتند. درحالی‌که این پدیده‌ها از محدوده‌ی ذهن خارج شده و قابل طرح در میان دیگران هستند.

دوم، بی‌اثر نیستند بلکه منشاء اثرند و می‌توانند بر سایر پدیده‌های اجتماعی، ذهن فرد و رفتار و تصمیمات او و حتی جهان فیزیکی تاثیرگذار باشند. زیرا وقتی این پدیده‌ها در اثر تعامل جهان ۱ و ۲ صورتبندی شدند تا اندازه زیادی دارای استقلال ماهوی از کنشگر اجتماعی فردی‌اند و واجد استقلال هستی‌شناختی. تاثیر پدیده‌های اجتماعی بر جهان یک را می‌توان با یک مثال توضیح داد. یک نظریه اجتماعی، یکی از مصادیق جهان ۳ بوده که نتیجه تعامل جهان‌های ۱ و ۲ است. همین نظریه می‌تواند موجب تغییر یا دخل و تصرف و یا بازتولید جهان ۱ شود.

سوالی که ممکن است طرح شود این است که وقتی می‌گوییم پدیده‌های اجتماعی عینی‌اند به این معنی است که شبیه عینی بودن در جهان فیزیکی‌اند؟ پاسخ منفی است. برای پاسخ به این پرسش باید به این موضوع توجه کرد که تنها از طریق توجه به قلمرو^۱ است که می‌توان ماهیت هستی‌شناختی یک پدیده را مشخص کرد. قلمروی واقعیت اجتماعی همان قلمرو «میان ذهنی»^۲ است. از یک سو متکی و وابسته به این اذهان است تا اینکه خلق شود چون بدون انسان‌ها و ذهن آنها نمی‌توان پدیده اجتماعی داشت. اما از سوی دیگر این پدیده به محض اینکه خلق شد واجد یک استقلال هستی‌شناختی می‌شود که آن را از خالقان منفرد اولیه اش متمایز و مستقل می‌کند. این پدیده می‌تواند به اشتراک گذاشته شود، ادراک شود، فهم شود و به شناخت درآید. اگرچه پویاست اما همین پویایی هم در قلمروی میان ذهنی قابل درک است.

به همین دلیل است که پدیده‌های اجتماعی در جایی خارج از ذهن فردی قابل طرح‌اند می‌توان آنها را برای دیگران توضیح داد، تعریف کرد و حتی ارزیابی و مطالعه آنها و اثراتی که دارند پرداخت. لذا قلمروی میان ذهنی همان قلمرویی است که پدیده‌های اجتماعی در آنجا صورتبندی می‌شوند. این قلمرو همان عرصه‌ای است که پدیده‌های اجتماعی را ممکن می‌کند و می‌توان ماهیت هستی‌شناختی آن را توضیح داد. اینک وقت آن است که این قلمرو به رسمیت شناخته شود و چیزی بیش از تک تک ذهن‌ها تلقی شود.

1 Domain

2 Intersubjectivity

با این توضیح می‌توان به نقد رویکرد هستی‌شناختی نامینالیسم پرداخت که معتقد است چون پدیده‌های اجتماعی در جای خاصی در مکان و زمان وجود ندارند لذا هم بی‌اثرند و هم هستی مستقل و مشخصی ندارند بلکه تنها الفاظ عامی هستند که بر مجموعه‌ای از کنش‌های منفرد اطلاق می‌شوند. بر اساس توضیحی که در باب هستی‌واقعی و پدیده‌های اجتماعی در نسبت با قلمروی میان ذهنیت تقریر شد می‌توان به این نتیجه رسید که معرفت‌شناسی نیز باید متناسب با این توضیحات متفاوت باشد. یعنی برای شناخت جهان اجتماعی و پدیده‌های آن باید به سمت مطالعه و تحلیل نقش و ردپای پدیده‌های اجتماعی نیز رفت و نقش آنها را بر کنشگر، تصمیمات و رفتارهایش و همچنین سایر پدیده‌های اجتماعی بررسی کرد.

نسبت میان جهان‌های سه‌گانه پوپر و ماهیت امر جمعی را می‌توان به این صورت نیز تشریح و تصریح کرد؛ امور و پدیده‌های اجتماعی واجد مفاهیم و نشانه‌هایی‌اند که عملکردهایی دارند. مفاهیم، نشانه‌ها و عملکرد آنها واجد بازنمایی‌های مادی هستند (تجلی جهان ۱). آنها معانی را در انسان خلق می‌کنند و بر می‌انگیزند (تجلی جهان ۲) اما در عین حال آنها نهادهای اجتماعی نیز هستند (تجلی جهان ۳). مفاهیم، نشانه‌ها و اثری که آنها دارند از این رو نهاد اجتماعی محسوب می‌شوند که بر کارکردها، قواعد و توافق‌های مشترک متکی‌اند و در عین حال بر عملکردها، کاربردها و معانی مشترک آنها تأثیر می‌گذارند. در باب اهمیت فضای اجتماعی همین بس که سودمندی نشانه‌ها، مفاهیم و معانی هم در فضای اجتماعی خلق می‌شوند و هم اعتبار می‌یابند (ارنست، ۲۰۰۴: ۱۵). به عبارت دیگر، معانی که توافق می‌شوند، مفاهیمی که ساخته می‌شوند، قوانینی که وضع می‌شوند تنها در صورتی ممکن می‌شوند و اثرگذارند که در چهارچوب فضای اجتماعی قرار گیرند. بدون قائل بودن به فضای اجتماعی و بیرون از این فضا و با تکیه بر مناسبات میان فردی، نمی‌توان نه معنایی خلق کرد، نه معنایی انتقال داد، نه معنایی را فهمید و نه عملکرد و اثرگذاری برای این معنا متصور بود.

در هستی‌شناسی نامینالیستی از آنجا که چنین فضا و جهان اجتماعی معتبر تلقی نمی‌شود و اساساً وجود آن رد می‌شود و همه چیز به کنش‌های منفرد کنشگر فردی تقلیل می‌یابد لذا در توضیح کارکردهای فضای جمعی برای خلق، تحول یا نقش مفاهیم و پدیده‌های انسانی و اجتماعی با چالش جدی مواجه است. اگر از نظر هستی‌شناسی نامینالیستی همه چیز تنها کنش‌های فردی کنشگران است در این صورت نمی‌توان فضای جمعی متصور بود و کارکردی

برای آن در نظر گرفت. این صورتبندی، تحول و انتقال آگاهی انسانی که بخش عظیمی از آن در فضای جمعی خلق می‌شود، معنای کنش‌ها و نمادها، نهادسازی‌ها، کارکرد و ردپای نهادها و ساختارها در تحولات اجتماعی را با چالش جدی مواجه خواهد کرد. این نوع هستی‌شناسی با بی‌اعتبار کردن و بی‌اصالت پنداشتن فضای اجتماعی عملاً کارکردی نیز برای آن متصور نیست و تمام دستاردهای برآمده از این فضا نابود می‌شود.

به علاوه، درک نسبتاً مشترکی که گروهی از انسانها از یک پدیده اجتماعی واحد دارند خود تا اندازه‌ای بر ماهیت قابل ادراک پدیده‌های اجتماعی تاکید دارد. همان طور که آشکار است علوم طبیعی با ذرات و پدیده‌هایی سروکار دارد که در عین متغیر بودن، از درجه‌ی قابل توجهی از ثبات نسبی و قابل پیش بینی بودن برخوردارند لذا برای ارائه یک قانون یا شناخت، نیازی به کشف ماهیت ثابت ندارد. با این حال، در علوم اجتماعی قضیه متفاوت است؛ در اینجا هر چیزی در حال تغییر است و تغییر از لوازم امر اجتماعی است. با این وضعیت چگونه می‌توان وقتی از یک پدیده اجتماعی سخن می‌گوییم مطمئن باشیم که همه ما یک دریافت مشابه از آن داریم؟ این وضعیت تنها زمانی ممکن است که همه ما باید وجه اشتراکی در ماهیت داشته باشیم. پوپر این مطلب را از زبان ماهیت‌گرایان حوزه علوم اجتماعی چنین بیان می‌کند: «ما هنگامی یک نهاد یا مجموعه را یک حکومت یا دولت می‌نامیم که چنین بیندیشیم که در ماهیت خود یک حکومت یا دولت است. یعنی با دریافت ما به شیوه‌ی شهودگرایی درباره چگونگی دولت یا حکومت مطابقت دارد. گونه‌ای از شهودگرایی که بتوانیم در یک تعریف آن را به صورت قاعده درآوریم. همین امر در باب دیگر ماهیت‌های جامعه‌شناختی مانند تمدن نیز صادق است...» (پوپر، ۱۳۹۷: ۶۷). پوپر معتقد است «ما در اینجا دلیل و نشانی از این واقعیت داریم که در علوم اجتماعی بحث درباره روش‌های افلاطونی می‌تواند حتی امروز هم موضوع بحث باشد» (پوپر، ۱۳۹۷: ۶۸).

نتیجه‌گیری و بحث

از نظر هستی‌شناسی نامینالیسم اشاره به شیوه‌ای از تفکر دارد که طبق آن پدیده‌ها و امور اجتماعی و انسانی واجد هیچ اصلاتی نیستند و نمی‌توان وجودی متعین برای آنها در نسبت با کنشگران فردی قائل بود. از وجه هستی‌شناختی اجتماعی می‌توان گفت نامینالیسم مکتبی است

که براساس آن هر هستی را فقط مجموعه‌ای از افراد و کنشگران منفرد می‌داند و تمام هستی‌های اجتماعی را چیزی جز الفاظ و اسامی که بر مجموعه‌ای از کنش‌های فردی قابل اطلاق است نمی‌داند. الفاظی که تنها به این سبب به مجموعه مشخصی از کنش‌ها نسبت داده می‌شود که واجد ویژگی‌هایی هستند که اطلاق این لفظ بر آنها ممکن است نه اینکه این کنش‌ها واجد یک ویژگی مشترک و رای آنها باشد که بتوان بر طبق آن، این کنش‌ها را ذیل یک مفهوم و ویژگی واحد دسته بندی کرد. برخلاف رئالیسم، که در آنجا به ویژگی یا ویژگی‌هایی اشاره می‌شود که و رای امور منفردند و می‌توان مستقل از تک تک آنها این ویژگی را به طور متعینی متصور بود، در نامینالیسم هیچ خصوصیت مستقل، اصیل و و رای امور منفرد وجود ندارد.

از نظر معرفت‌شناسی اجتماعی نیز قائل بودن به نامینالیسم با خود نتایج قابل توجهی را به همراه دارد. اینکه تمام هستی‌های اجتماعی را محصول و نتیجه تصمیمات، کنش‌ها و اقدامات کنشگران انسانی فردی بدانیم در این صورت تنها مرجع و منبع معرفت و شناخت اجتماعی نیز مراجعه به کنشگر، دانش و آگاهی او است. به این معنی که تمام معرفت‌شناسی با رجوع به کنشگر فردی ممکن می‌شود. به بیان دیگر، چنین باور هستی‌شناسانه‌ای که بر پایه‌ی نامینالیسم است منجر به تلقی معرفت‌شناسانه‌ای می‌شود که به موجب آن تمام شناخت از پدیده‌ها و جهان پیرامون نزد کنشگر فردی است. همچنین شناخت و معرفت کنشگر فردی معادل جهان اجتماعی و هستی اجتماعی است. این همان مغالطه معرفتی^۱ مورد اشاره روی بسکار است (بسکار، ۲۰۰۵: ۱۴۷) که طبق آن هستی‌شناسی به معرفت‌شناسی تقلیل می‌یابد.

به باور نگارنده این سطور تقدم معرفت‌شناسی بر هستی‌شناسی نه تنها یک نسبت نادقیق و ناصواب بوده بلکه همین امر به نوبه خود سبب بی‌اعتبار کردن امر اجتماعی شده است. معنای این تقدم آن است که هیچ هستی اجتماعی مستقل از آگاهی، ذهن و سوژه منفرد انسانی وجود ندارد بلکه هستی امر اجتماعی تنها در صورتی تحقق می‌یابد که در چهارچوب آگاهی و ذهنیت کنشگر انسانی قرار گیرد. این تلقی یعنی امر جمعی واجد هستی مستقلی از ذهن و آگاهی کنشگر نیست. این تقدم یک نتیجه معرفت‌شناختی نیز به همراه دارد که به موجب آن برای شناخت واقعیت و پدیده اجتماعی مراجعه به ذهنیت و آگاهی و فهم کنشگر اجتماعی منفرد کفایت می‌کند. چون وقتی هیچ هستی اجتماعی متعینی وجود نداشته باشد در این صورت

1 Epistemic fallacy

نمی‌توان برای آن نقش و کارکرد مستقلی نیز قائل شد و به دنبال مطالعه و ردپای اثر آن در جهان اجتماعی پیرامون بود. در مقابل، هر آنچه هست محدود و محصور به اندیشه، ذهن و برداشت کنشگر اجتماعی است. لذا تقدم معرفت‌شناسی بر هستی‌شناسی دست کم د نتیجه مشخص دارد؛ اول بی‌اعتبار کردن هر پدیده اجتماعی و دوم قائل شدن به بی‌اثر بودن این پدیده در تحولات اجتماعی.

این وضعیت به صورت خودکار به تقلیل هستی‌شناسی به معرفت‌شناسی نیز می‌انجامد. اینکه هستی اجتماعی متعینی مستقل از کنشگر اجتماعی وجود ندارد بلکه هر آنچه هست تنها فهم و تلقی کنشگر است. در حالی که هستی اجتماعی در جهان ۳ (جهان محتوای عینی تفکر یا جهان اشیاء انتزاعی) واجد هستی تعیین یافته و تاندازه‌ای مستقل از کنشگران منفرد به عنوان خالقان اجتماعی اولیه آنها است. یعنی هستی‌شناسی باید مقدم بر معرفت‌شناسی و مستقل از آن لحاظ شود. این به معنی عدم ارتباط میان این دو نیست بلکه فقط نشان می‌دهد نمی‌توان هستی‌شناسی اجتماعی را به معرفت‌شناسی اجتماعی تقلیل داد و هستی اجتماعی را غیرواقعی (واقعیت در چهارچوب جهان ۳ پوپر) و تنها محصول ساخت اجتماعی کنشگران فردی تلقی کرد.

منابع

- باقری، خسرو. (۱۳۸۶). *نوع‌مگرایی و فلسفه تعلیم و تربیت: بررسی دیدگاه ویلارد کواپن و ریچارد رورتی در تعلیم و تربیت*. تهران: دانشگاه تهران.
- پارسانیا، حمید و طالعی اردکانی، محمد. (۱۳۹۲). «روش‌شناسی بنیادین و روش‌شناسی کاربردی در علوم اجتماعی با تاکید بر رئالیسم و نومینالیسم». *فصلنامه معرفت‌فرهنگی و اجتماعی* ۱۴(۲): ۷۳-۹۶.
- پوپر، کارل. (۱۳۹۷). *جامعه باز و دشمنان آن*. ترجمه رحمت اله جباری. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- خبرگزاری ایسنا، www.isna.ir
- خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران (ایرنا)، www.irna.ir
- خوانساری، محمد. (۱۳۷۶). *فرهنگ اصطلاحات منطقی به انضمام واژه نامه فرانسه و انگلیسی*، ویراست دوم با اصلاحات و اضافات. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

- ژیلسون، اتین. (۱۳۷۳). *نقد تفکر فلسفی غرب (از قرون وسطی تا اوایل قرن بیستم)*. ترجمه احمد احمدی. جلد چهارم. تهران: حکمت.
- سایت فرارو، www.fararu.com
- کاپلستون، فردریک. (۱۳۷۵-۱۳۸۸). *تاریخ فلسفه یونان و روم*. ترجمه جلال الدین مجتبوی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- کرسول، جان. (۱۳۹۱). *پویش کیفی و طرح پژوهش: انتخاب از میان پنج رویکرد (روایت پژوهی، پدیدارشناسی، نظریه داده بنیاد، قوم‌نگاری، مطالعه موردی)*. تهران: نشر صفار.
- کسل، فیلیپ (۱۳۸۳)، *چکیده آثار آنتونی گیدنز*، ترجمه: حسن چاوشیان، تهران، انتشارات ققنوس.
- محمدپور، احمد. (۱۳۹۸). *ضد روشن: زمینه‌های فلسفی و رویه‌های عملی در روش‌شناسی کیفی*. تهران: نشر لوگوس.
- Amzadt, Jimoh, Femi Omololu, and Ali Abdullahi. 2015. "Realist and Nominalist Traditions in Sociological Theorizing." In *Foundations of the Social Sciences*, edited by Ilufoye Ogundiya and Jimoh Amzadt, 137-147. Lagos: Malthouse.
- Bhaskar, Roy. 2005. *The possibility of naturalism: A philosophical critique of the contemporary human sciences*: Routledge.
- Bloor, David. 1984. "A sociological theory of objectivity." *Royal Institute of Philosophy Supplements* 17:229-245.
- Butchvarov, Panayot Krustev. 1966. "Resemblance and Identity an Examination of the Problem of Universals."
- Corbetta, Piergiorgio. 2003. *Social research: Theory, methods and techniques*: Sage.
- Della Porta, Donatella, and Michael Keating. 2008. *Approaches and methodologies in the social sciences: A pluralist perspective*: Cambridge University Press.
- Eccles, John Carew. 1970. *Facing Reality: Philosophical adventures by a brain scientist*: Springer Science & Business Media.
- Ernest, Paul. 2004. "Nominalism and conventionalism in social constructivism." *PHILOSOPHICA-GENT*- 74:7.
- Feyerabend, Paul. 1987. *Farewell to reason*: Verso.
- Feyerabend, Paul. 1993. *Against method*: Verso.
- Fuller, Steve. 2002. *Social epistemology*: Indiana University Press.
- Garrett, Bernard M, and Roger L Cutting. 2015. "Ways of knowing :realism, non-realism, nominalism and a typology revisited with a counter perspective for nursing science." *Nursing Inquiry* 22 (2):95-105.
- Gonzalo, Rodriguez-Pereyra. 2019. "Nominalism." *Metaphysics. The Stanford encyclopedia of philosophy (Fall 2011 edn)*, (ed. EN Zalta. <http://plato.stanford.edu/archives/fall2011/entries/nominalism-metaphysics> (accessed 26 January 2014).
- Harding, S. 1986. "1986, The Science Question in Feminism (Milton Keynes: Open University Press".

- Klima, Gyula. 2013. The medieval problem of universals. In *The Stanford encyclopedia of philosophy*.
- Parsons, Talcott. 1937. *The structure of social action*. Vol. 491: Free press New York.
- Popper, Karl. 1972. *Objective knowledge: an evolutionary approach*: Oxford: Clarendon Press.
- Reese, William L. 1996. "Dictionary of philosophy and religion: Eastern and Western thought."
- Ritzer, George. 2011. "Sociological theory, eight edition." *New York, America: The McGraw-Hill Companies*.
- Smith, Christian. 2014. *The sacred project of American sociology* :Oxford University Press.
- Torrance, John. 1974. "Max Weber: Methods and the man." *European Journal of Sociology/Archives Européennes de Sociologie/Europäisches Archiv für Soziologie* 15 (1):127-165.
- Vandenberghe, Frédéric. 1999. "Simmel and Weber as idealtypical founders of sociology." *Philosophy & social criticism* 25 (4):57-80.
- Weber, Max. 1949. *Max Weber on the methodology of the social sciences*: Free Press.
- Weber, Max. 1978. *Economy and society: An outline of interpretive sociology*. Vol. 1: Univ of California Press.